



نسیم باد نوروزی

خواجه حافظ شیرازی

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی
از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافرازی
چو گل گر خُرده ای خدا را صرف عشرت کن
که قارون را زیان ها داد سودای زراندوزی
سخن در پرده می گویم، چو گل از پرده بیرون آ
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
چو امکان خلود ایدل در این فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی
مئی دارم چو جان صافی و صوفی می کند عیبش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی
طریق کام جستن چیست؟ ترک کام خود کردن
کلاه سروری این است اگر زین ترک بردوزی
جدا شد یار شیرینت، کنون تنها نشین ای شمع
که حکم آسمان این است اگر سازی دگر سوزی
به عجب علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم
بیا زاهد که جاهل را هنی تر می رسد روزی
ندانم نوحه قمری به طرف جویبار از چیست؟
مگر او نیز همچون من غمی دارد شبان روزی
می اندر مجلس آصف به نوروز جلالی نوش
ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی
به صحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی
به مجلس آئی کر حافظ سخن گفتن بیاموزی

پر پرواز

دکتر مجتبا هوشمند

روزی از روزهای تابستان
دل من خسته بود همچو خزان
گریه بر حال خویش چون باران
خود خموش و به سینه ام طوفان
کوچه ها را نظاره می کردم
خارج از شهر سر بر آوردم
تا نشستم به زیر سایه ی تاک
سینه ام را از کینه کردم پاک
پر کشیدم به عالم افلاک
چشم جانم فتاده بود به خاک
همه جا صحبت از بهاران بود
عطر یاس و شکوفه باران بود
غنچه ها با نسیم وا می شد
با شکفتن سر و صدا می شد
شاخه ها سبز چون دعا می شد
گل امید من کجا می شد
گل من پیش خارهاست اسیر
در سیه چال فکر خود زنجیر
با خودم خلوتی است با دل سرد
دست تقدیر را چه باید کرد
جان من خسته است زین همه درد
گلبن هستی ام چرا شده زرد؟
کشته ی من در این جهان گم شد
چون لگدمال پای مردم شد
طی این سال ها دور و دراز
زندگی را مرور کردم باز
سر من در نیامد از این راز
بر جواب سؤال بود نیاز
پر پرواز من چرا بشکست؟
چشمه ی هستی ام چرا یخ بست؟

معرفت

خواجه نصیر طوسی

اندره معرفت بسی تاخته ام
واندر صرف عارفان سرافراخته ام
چون ده روزی دلی برانداخته ام
بشناخته ام که هیچ نشناخته ام

عید آمد

مهدی اخوان ثالث (م. امید)

عید آمد و ما خانه ی خود را نتکاندیم
گردی نستردیم و غباری نشاندیم
دیدیم که در کسوت بخت آمده نوروز
از بیدلی او را ز در خانه براندیم
هرجا گذری غلغله ی شادی و شور است
ما آتش اندوه به آبی نشانندیم
آفاق پر از پیک و پیام است، ولی ما
پیکی ندواندیم و پیامی نرساندیم
احباب کهن را نه یکی نامه بدادیم
و اصحاب جوان را نه یکی بوسه ستاندیم
من دامن و غمگین دلت، ای خسته کبوتر
سالی سپری گشت و ترا ما نپراندیم
صد قافله رفتند و به مقصود رسیدند
ما این خرک لنگ ز جویی نجهاندیم
ماننده ی افسونزدگان، ره به حقیقت
بستیم، و جز افسانه ی بیهوده نخواندیم

خوش آمد بهار

فریدون مشیری

خوش آمد بهار
گل از شاخه تایید خورشیدوار
چو آغوش نوروز پیروز بخت
گشوده رخ و بازوان درخت
گل افشانی ارغوان
نوید امید است در باغ جان
که هزگز نماند به جای
زمستان اهریمنی
بهاران فرا می رسد
پرستیدنی
بهاران فرا می رسد
سراسر همه مژده ایمنی

«نوروزانه»

جهانگیر صداقت فر

نوروز نوید نوبهار آورده است
عیدی، خنکای کوهسار آورده است
دلسوختگان فصل بی باران را
امسال دلی امیدوار آورده است
از کوچه شمیم آشنا می آید
این عطر بنفشه از کجا می آید
گلبنانگ بهار است مگر، کز البرز
تا غربت غرب سوی ما می آید
نوروز عزیز مقدمت گل باران
امسال نوید ابر: باران، باران
فصلی دو سه پائیزی غربت دیدیم
اینک نفس بهاری، آنک ایران
نوروز و بهار توأمان می آیند
عید و گل و سبزه همزمان می آیند
فصل نو و آئین کهن هر ساله
تا دورترین باغ جهان می آیند
نوروز خوش آمدی، صفا آوردی
در شهر چه بوی آشنا آوردی
گل، سبزه، شکوفه، خاک باران خورده
این محشر کبرا ز کجا آوردی
نوروز بشارت بهاری داری
خوشترنگی متن لاله زاری داری
صد خاطره ی عشق و جوانی یاتوست
آهنگ سرود بی قراری داری
نوروز هماره سرفرازت بینم
بر موج مراد، در فرازت بینم
شصت و سه بهار دیدم، اما ای گاش
صد سال دگر دوباره بازت بینم
شصت و سه بهار را اگر چه بر ما رفته است
برفانه به سر اگر چه مان بنشسته است
در سینه هزار قصه ی ناگفته است
در دل دو هزار غنچه ی نشکفته است

نوروز بمانید

پیرایه یغمایی

نوروز بمانید که ایام شباید
آغاز شما بید و سرانجام شما بید!
آن صبح نخستین بهاری که ز شادی
می آورد از چلچله پیغام شما بید!
آن دشت طراوت زده، آن جنگل هشیار
آن گنبد گردنده ی آرام شما بید!
خورشید گر از بام فلک عشق فشاند
خورشید شما، عشق شما، بام شما بید!
نوروز کهنسال کجا غیر شما بود؟
اسطوره ی جمشید و جم و جام شما بید!
عشق از نفس گرم شما تازه کند جان
افسانه ی بهرام و گل اندام شما بید!
هم آیینه ی مهر و هم آتشکده ی عشق
هم صاعقه ی خشم بهنگام، شما بید!
امروز اگر می چمد ابلیس غمی نیست
در فن کمین، حوصله ی دام شما بید!
گیرم که سحر مرده و شب دور و دراز است
در کوچه ی خاموش زمان، گام شما بید!
ایام ز دیدار شما بید مبارک
نوروز بمانید، که ایام شما بید!

عاشقانه ها

دکتر محمد طاهری

به دشت سرخ مجنون پا کشیدم
گل دلبستگی از شاخه چیدم
برون شد شادی از گلخانه دل
غم دنیا برای خود خریدم
شبی ابر بهاری می شوم من
گل شب زنده داری می شوم من
به دریا میزنم دل را و چون موج
سراپا بیقراری می شوم من
شکسته شد شب و آمد صدایی
صدای خسته و درد آشنایی
صدا آهسته مینالید و میگفت
به گوشم قصه تلخ جدایی
نگاهت چون بهاران سبزرنگه
سپاهی با سپیدی ها به جنگه
بیا شب را در آغوشم سحر کن
که فردای امید ما قشنگه
گلی بودم من و تنهایی و دشت
که یکشب مرغی مهمان من گشت
بگوشم راز شیدایی فرو خواند
سحر همچون نسیم از دشت بگذشت
باد آمد و قاصدک ز گلبوته پرید
در خانه دوست حالی از ما پرسید
گفتند که عاشق شده سرگردان است
در خویش فرو نشست و از هم پاشید
عید آمد و قاصدک پیام آور شد
از ناز و بنفشه بهتر و برتر شد
افسوس که با یورش رگبار بهار
بر خاک فتاد و ناگهان پر پر شد
بهار بوسه باران
قیصر امین پور
گلبو!
باران
با بوی بوسه های تو می بارد
با بوی خیس یاس
با بوی بوته های شب بو،
بابونه و بنفشه و مریم،
محبوبه های شب...
گلبو!
گلخانه ی جهان
خالی است
لبریز بوی نام تو بادا
بادا!

شیراز

دکتر لطفعلی صورنگر

هر باغبان که گل به سوی برزن آورد
شیراز را دوباره به یاد من آورد
آنجا که گر به شاخ گلی آرزوت هست
گلچین به پیشگاه تو یک خرمن آورد
نازم هوای فارس که از اعتدال آن
بادام بُن شکوفه مه بهمن آورد
آتش به کار نایدمان روزگار دی
با آتشی که ساقی سیمین تن آورد
نوروز ماه فاخته و عنده لیب را
در بوستان نواگر و بریط زن آورد
ابر هزار پاره بگیرد ستیغ کوه
چون لشگری که رو به سوی دشمن آورد
من در کنار باغ کنم ساعتی درنگ
تا دلنواز من خبر از گلشن آورد
آید دوان دوان و نهد بر کنار من
آن نرگس و بنفشه که در دامن آورد
ساقی که میر مجلس انس است پیش ما
چون روز تیره گشت می روشن آورد
مردی گریز پایم و دور از دیار خویش
زان اندوهم زمانه به پاداشن آورد
از شهر من هر آنکه رساند خبر مرا
زی گیو گوئیا خبر از بیژن آورد

چهارشنبه سوری

ریتا احمد پناهی (تورنتو)

ای آتش رقصان زیبا،
ای شعله های گرم پرنور
اینک دوباره حلقه بستیم،
برگرد تو خندان و پرشور
گفتم که زردی من از تو،
سرخ رخصت تو از من
ای سردی دستانم از تو
آن قلب تبارد تو از من
هر سال در آن چارشنبه
پیمان روشن با تو بندیم
با نیزه ی رخشان داغت
بر دشنه ی سرما بخندیم
من از دیار آریایم...
اقلیم پاک روشنائی
شاید که نسبت با تو دارم
پس مغتنم باد آشنائی
بگذار، ای آتش که امشب
راز مگورا با تو گویم
شاید تسلائی دلم را
در گرمی ذات تو جویم
خفاش، امشب از دل سنگ
پرا به شبگردی گشوده ست
آوای گنگ و پر ملالش
آرامش شب را ربوده ست
بیگانه با این روشنی هاست
چشمان تنگش دشمن نور
این شعله ها را بر نتاید
آن دیده ی بی باور کور
دست من و دامانت امشب
ای آتش زیبای رقصان
با تیر گرم اخگرانت
این شب پرستان را بسوزان
سوگند بر گرمای روحت
وین نغمه های شادمانه
بگذار تا لبخند یاران
امشب بماند جاودانه

